داستان ماهی و دریا – قسمت دوم

چند وقت پیش داستان ماهی و دریا را از کتاب مثنوی مرحوم محمد کریم خان کرمانی اع تعریف کردم، و به اینجا رسید که ماهی ها از یافتن آب نامید شده و وجود آن را منکر شدند.

تا آنکه یکی از ماهی ها گفت که اگر حقیقت نداشت اینقدر صحبت از آن نبود و ما باید سراغ استاد و عالم خاصی برویم تا آب را به ما نشان دهد. و گفت من چنین عالمی را میشناسم که بر همه برتری دارد و پاسخگو هر مشکلی است.

پس از گفته این ماهی، همه به نزد آن عالم رفتند تا از حیرتی که در آن به سر میبرند فارغ شوند.

به آن عالم گفتند ما مشکلی داریم که فقط تو میتوانی پاسخگو باشی و آن این است که از پدران خود شنیده ایم که در این جهان آب وجود دارد و هر چه در پی یافتن آن بودیم چیزی نیافتیم، اگر حقیقت دارد آن را به ما نشان بده .

ماهی عالم گفت: ای جاهل ها مگر غیر از آب چیز دیگری هم در عالم دیده میشود؟ آب برای هیچکس دور و ناپدید نیست و همه گی در آن غوطه وریم، و از بی حد بودن اوست که شما آن را نیافتید.

*بازگو لختي تو از تفسير آب** * ** كز برايش جان حيتان شد كباب*

*پس بگفت آن ماهي دانش نصيب** * **شبهه‌تان را عالمي بايد لبيب*

*تا نماید کشف از این معناي نغز** * ** آشکارا سازد از این قشر مغز*

*در فلان جا عالمي بارع بود** * **کز وجودش حل هر مشکل شود*

*دامن او را بکف آرید زود** * **تا نماید غیبتان را چون شهود*

*سوي آن عالم همه حیتان شدند** * **با تضرع باب جودش را زدند*

*کي ملاذ و ملجأ قوم جهول** * **بین بباب خود تو جمعي را سئول*

*اختلافي در میان ما بود** * **رفع او از فضل و جود تو شود*

*ما شنیدستیم ز آباء و جدود** * ** آب اندر این جهان دارد وجود*

*تشنه دیدار آن آبیم ما** * ** از کرم سیرابمان از آن نما*

*از کرم بنما بما دیدار او** * **تا به‌بینیم آب را ما روبرو*

*هر چه گردیدیم اندر جست آب** * **خود ندیدیم و بشد دلمان کباب*

*گفت اي جهال از دانش بعید** * **چیست غیر از آب در عالم پدید*

*غیر آبي نیست اندر این جهان** * **تا دهم رخسار آن را من نشان*

*هر چه مي‌بینید خود آبست و بس** * **دور نبود نفس آب از هیچکس*

*گر شما جز آب بنمودید من** * **مي‌نمایم آب را اندر زمن*

*چونکه بحر از انتها و حد عري است** * **بر مدارك جمله او را برتري است*

*خود همه هستید در او غوطه‌ور** * **کي نهان از ما بود او را اثر*

ماهی ها خطاب به آن عالم گفتند: چیزی که گفتی برای ما قابل درک نبود و باز هم نمیتوانیم آب را ببینیم چرا که ما و مشاعر ما محدود است و تو از چیزی سخن گفتی که انتها و حدی ندارد. لطفا دلیلی از وجود ما برایمان بیاور که بهتر بتوانیم آب را درک کنیم.

عالم گفت: اگر چشمتان را باز کنید آثار آب را میتوانید ببینید. اگر آب در جهان نبود پس چطور شما حرکت میکنید؟

همه گی ما از حرکت او حرکت میکنیم و فکر میکنیم خودمان حرکت کرده ایم. نمیبینید بدون اراده خودمان گاهی بالا میرویم گاهی پایین میاییم و به هدفی و راهی که آن را میخواهیم جاری نمیشویم و به معکوس آن گرفتار میشویم؟ چیزی را انتخاب میکنیم و تصمیمی میگیریم و در آخر به غیر آن میرسیم.

حال با نگاه کردن به این ضعف و قصور خود باید به وجود آب اعتراف داشه باشید.

ماهیان گفتند کي شیخ کبیر ** * ** وي بچرخ معرفت ماهي منیر

گر چه قولت حجتي ظاهر بود ** * ** نور صدقش همچو خور باهر بود

لیك ما از دید او کوریم کور ** * ** از مقام درك او دوریم دور

کاش گشتي علم و حلم تو کفیل ** * ** در وجودش آوریدي یك دلیل

تا که نفس ناقصان قانع شود ** * ** نور او در قلبشان ساطع شود

ز آنکه ما محدود و حد شد حد ما ** * ** حد ما در فهم ما شد سد ما

از وجود ما گر آوردي دلیل ** * ** مي‌شدي در فهم او ما را سبیل

گفت آثارش ز کس مستور نیست ** * ** لیك چشم جانتان را نور نیست

گر نبودي آب اندر این جهان ** * ** از چه میباشد شما را پس روان

خود همه از جنبش او جاریم ** * ** لیك پنداریم کز خود ساریم

جنبش ما جمله از آب است و بس ** * ** گر چه نبود آگه از او هیچکس

هین نمي‌بینید بیخود در مسیر ** * ** گاه بالا میروید و گاه زیر

طالب غربیم و بیخود سوي شرق ** * ** مي‌برد ما را بجد مانند برق

مایل فصلیم و بیخود متصل ** * ** طالب وصلیم و بیخود منفصل

قعر میجوئیم بالامان برد ** * ** فوق میخواهیم در قعر آورد

عزت ار جوئیم او ذلت دهد ** * ** فقر گر جوئیم او وسعت دهد

گر نبودي غیر ما اندر جهان ** * ** کارهامان بد بخواهشمان روان

چون که مي‌بینید این عجز و قصور ** * ** وین کشاکش در خفا و در ظهور

معترف گردید بر هستي آب ** * ** جان خود بیرون کنید از پیچ و تاب

هست در فسخ عزایم او پدید ** * ** کنه ذاتش گر چه نتوانید دید

داستان ادامه دارد...